

رفع مسئولیت کیفری بر اثر جهل حکمی

مهدی صبوری پور*

(تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۲۳ - تاریخ پذیرش: ۹۴/۴/۱)

چکیده

یکی از ارکان تشکیل دهنده جرم، عنصر معنوی است و از اجزاء مهم عنصر معنوی، علم مرتکب به وصف مجرمانه رفتار است؛ اما این جزء مهم در گذر زمان در قالب اصل مفروض بودن علم به حکم، خلاصه و از واقعیت خود تهی گشته و همین امر نیز باعث شده که ابعاد مختلف آن کمتر مورد توجه قرار گیرد. جهل به حکم دارای گونه‌های مختلفی است که تأثیر آنها بر مسئولیت کیفری، به یک اندازه نیست. جهل حکمی مستقیم، جهل حکمی غیرمستقیم غیر کیفری و جهل حکمی غیرمستقیم کیفری، سه گونه جهل حکمی هستند که در این نوشتار مورد بررسی قرار گرفته‌اند و ضمن تبیین مفهوم هر یک، تأثیر آنها بر مسئولیت کیفری ارزیابی شده است. جهل حکمی مستقیم ناظر به زمانی است که مرتکب، نسبت به اصل حکم کیفری موجد جرم جاهل بوده است. در مقابل، جهل حکمی غیرمستقیم، هنگامی مطرح می‌شود که در یک حکم کیفری، به طور صریح یا ضمنی، به حکمی دیگر ارجاع داده شده و مرتکب نسبت به حکم اخیر جاهل است. این نوع جهل، بسته به ماهیت قانون ثانوی که مرتکب نسبت به آن جاهل بوده، به «جهل حکمی غیرمستقیم غیر کیفری» و «جهل حکمی غیرمستقیم کیفری» تقسیم می‌شود. گونه نخست که به غلط در بسیاری از منابع به عنوان جهل به موضوع توصیف شده است، باعث رفع مسئولیت کیفری مرتکب می‌شود و گونه دوم، می‌تواند تخفیف مجازات مرتکب را در پی داشته باشد. گونه سوم از جهل حکمی غیرمستقیم نیز در حقوق کیفری ما قابل تصور است و آن هنگامی است که مرتکب نسبت به حکم شرعی مؤثر در حکم کیفری جاهل باشد. قانون مجازات اسلامی در باب جهل حکمی غیرمستقیم و نیز جهل به حکم شرعی، حکم کلی و دقیق ندارد و لازم است مقنن در خصوص رفع این نقصان تدبیری بیندیشد.

واژگان کلیدی: شبهه، علم به حکم، جهل به قانون دیگر، مسئولیت کیفری.

مقدمه

یکی از اجزاء تشکیل دهنده عنصر معنوی جرم، علم به حکم است؛ اما هنگام بحث از عنصر معنوی، کمترین توجه به همین جزء از عنصر معنوی می‌شود. اندیشمندان حقوق کیفری، معمولاً هنگام بیان شرط «علم به حکم» به عنوان یکی از لوازم تحقق جرم، به ذکر این قاعده دیرین اکتفا می‌کنند که «جهل به حکم، رافع مسئولیت نیست». این قاعده که در قالب عبارات لاتین «Ignorantia juris non excusat» نوعی تقدس کلاسیک نیز پیدا کرده و در پس همین پرده تقدس، کمتر مورد نقد قرار گرفته، یکی از بنیادی‌ترین اصولی است که مردم عادی هنگام اشاره به حقوق کیفری، در ذهن دارند؛ اما علیرغم اینکه این عبارت همواره در کتب حقوقی تکرار می‌شود، بیان کاملی از واقعیت حاکم بر حقوق کیفری نیست.

یکم - قاعده عدم پذیرش جهل به حکم، در ابتدا منحصرأ ناظر به قوانین مدنی بوده است (سجادی نژاد ۱۳۸۸: ۹۸). شاید به همین دلیل است که هیچ‌گاه آن قوتی که در قوانین مدنی دارد، در حوزه قوانین کیفری به دست نیاورده و در حقوق کیفری، همواره با تردید و مخالفت صاحب‌نظران مواجه شده است. بر خلاف آنچه در قالب این قاعده ادعا شده، جهل به حکم در موارد متعدد، رافع مسئولیت کیفری است (Yaffe 2009: 10-22). به عنوان مثال ماده ۱۵۹ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ پس از بیان اینکه ارتکاب جرم در مقام تبعیت از امر آمر قانونی، اصولاً رافع مسئولیت کیفری نیست، استثنائی به این شرح را بیان می‌کند: «مأموری که امر آمر را به علت اشتباه قابل قبول و به تصور اینکه قانونی است، اجراء کرده باشد، مجازات نمی‌شود». آیا غیر از این است که در این قسمت از ماده مذکور، مأمور به دلیل «جهل به حکم» از مجازات معاف شده است؟ قطعاً پاسخ منفی است. تنها عاملی که باعث شده مأمور مورد نظر در ذیل ماده مذکور، از مجازات معاف شود این است که وی نسبت به مجرمانه بودن رفتار خود شبهه داشته و این دقیقاً به معنای جهل حکمی وی است. نهایتاً قانونگذار پذیرش شبهه حکمی وی را منوط به متعارف بودن و به بیان دیگر «قابل قبول بودن» آن کرده است؛ اما این قید نیز تغییری در این واقعیت نمی‌دهد که مبنای معافیت از مجازات در این ماده، جهل به حکم است.

دوم - در مورد مبنای قاعده مسموع نبودن جهل به حکم، استدلال‌های مختلفی مطرح شده و هیچ‌یک از این استدلال‌ها نیز مصون از ایراد و انتقاد باقی نمانده است. به عنوان مثال برخی شارحان حقوق کیفری چنین استدلال می‌کنند که شهروندان وظیفه دارند قوانین را بدانند. وجود این وظیفه باعث می‌شود که جهل حکمی تأثیری در مسئولیت کیفری نداشته باشد؛ اما این توجیه، به جهات مختلف مورد نقد جدی است. اگرچه جهل به قانون می‌تواند آثار مهمی

در وضعیت فرد به دنبال داشته باشد و به عنوان مثال، زمینه‌ساز ورود زیان به وی شود یا سبب ارتکاب رفتار مجرمانه توسط وی شود، اما روشن است که هیچ تکلیف قانونی برای دانستن قانون وجود ندارد. ندانستن قانون، به خودی خود، ضمانت اجرای کیفری یا مدنی ندارد. در خوش بینانه‌ترین حالت می‌توان گفت که این تکلیف جنبه اخلاقی دارد؛ از یک شهروند خوب انتظار می‌رود که قوانینی که با آنها سروکار دارد را بداند؛ اما حتی وجود تکلیف اخلاقی برای دانستن قوانین نیز امروزه دیگر قابل توجیه نیست. اگر چنین تکلیفی وجود دارد، هر روزه همه ما در حال نقض آن هستیم. حتی استادان حقوق، وکلا و قانونگذاران، صرفاً به جزء بسیار کوچکی از قوانینی که مشمول آنها هستند، آگاهی دارند. جالب آنکه نظام حقوقی نیز تلاش چندانی برای ارائه اطلاعات به شهروندان به گونه‌ای که بتوانند از عهده این تکلیف برآیند، انجام نمی‌دهد. قوانین پس از انتشار در روزنامه رسمی که مخاطبان بسیار معدودی دارد، لازم‌الاجرا می‌شوند. ناچار باید نتیجه گرفت که حتی فرض وجود تکلیف اخلاقی برای دانستن قوانین نیز توهمی بیش نیست.

حتی به فرض پذیرش وجود چنین تکلیفی، باز هم مشکل حل نمی‌شود. اولاً ممکن است شخص به داشتن چنین تکلیفی آگاه نباشد. در واقع ما می‌خواهیم ثابت کنیم که فرد مرتکب، وظیفه داشته که بداند رفتارش جرم است. حال برای اثبات این وظیفه، به یک تکلیف دیگر متوسل می‌شویم و می‌گوییم او باید می‌دانسته رفتارش جرم است، چون تکلیف داشته که قوانین را بداند. به این ترتیب در واقع فقط یک تکلیف را به تکلیف قبلی اضافه کرده‌ایم بی آنکه وجود تکلیف نخست را اثبات کرده باشیم. پس افزودن این تکلیف ثانوی، ما را از نقطه‌ای که بودیم، به پیش نمی‌برد.

ثانیاً به فرض اینکه شخص بداند که مکلف به دانستن قوانین است (به این تکلیف خود آگاهی داشته باشد)، باز هم نقض این تکلیف توسط وی، بدان معنا نیست که باید او را دارای مسئولیت کیفری دانست و مجازات کرد؛ زیرا سرزنش‌پذیری یک فرد به دلیل نقض تکلیف به آگاهی از قوانین، به اندازه سرزنش‌پذیری او به دلیل نقض قانون کیفری نیست. این دو تکلیف از دو جنس مختلف هستند و طبعاً سرزنش‌پذیری منضم به آنها نیز متفاوت است (Husak 2010: 138).

شاید بتوان گفت قوی‌ترین مبنایی که برای این قاعده ذکر شده، مبنای فایده‌گرایانه است. توضیح آنکه به‌طور کلی، دو تفکر را در زمینه اهداف کیفر می‌توان از یکدیگر متمایز کرد: تفکری که کیفر را با گذشته مرتبط می‌داند و دیگری که کیفر را با نگاه به آینده اعمال

می‌کند. این دو اندیشه را به ترتیب پیامد‌گرا^۱ و غیر پیامد‌گرا^۲ می‌نامند (صفاری ۱۳۸۴: ۱۰۴-۱۰۳). به موازات این تفکیک، کارکردهای کیفر نیز به دودسته قابل تقسیم هستند: اخلاقی و فایده‌گرایانه. کارکرد اخلاقی کیفر، سزادهی و تحقق عدالت است. ارباب، اصلاح، سلب توان بزهکاری و ارضای بزه‌دیده نیز کارکردهای فایده‌گرایانه کیفر هستند (بولک ۱۳۸۲: ۳۵-۲۹). رویکرد فایده‌گرایانه به دنبال تحقق اخلاق، عدالت و اموری از این قبیل نیست، بلکه در پی آن است تدبیری اتخاذ کند که «بیشترین منفعت، عاید بیشترین افراد جامعه شود» (محمودی جانکی ۱۳۸۳: ۷۶). اصل عدم پذیرش جهل به حکم نیز مبتنی بر همین رویکرد است (Van Verseveld 2012: 10). پیامد‌گرایان معتقدند که دادن این فرصت به افراد که با استناد به جهل حکمی، از مسئولیت کیفری بربهند، باعث می‌شود که هم بازدارندگی عام و هم بازدارندگی خاص تضعیف شود. به بیان دیگر، منفعت کلی جامعه در این است که ادعای جهل به حکم پذیرفته نشود، حتی اگر به بهای مجازات افرادی باشد که واقعاً مستحق مجازات نیستند.^۳

سوم - عدم پذیرش جهل به حکم به عنوان عامل رافع مسئولیت کیفری، با یکی از بنیان‌های مسئولیت کیفری در تعارض است. مسئولیت کیفری، مبتنی بر «سرزنش‌پذیری»^۴ است. فرد به این دلیل مجازات می‌شود که آگاهانه، نقض اوامر و نواهی قانونی را برگزیده است (Lippman 2013: 114). به همین دلیل است که افرادی همچون صغیر و مجنون، مجازات نمی‌شوند؛ اما عدم پذیرش جهل به حکم به عنوان عامل رافع مسئولیت کیفری به این معنا است که برخی افراد، علیرغم اینکه به اساس وجود برخی اوامر و نواهی قانونی جاهل بوده‌اند، به دلیل نقض آن‌ها باید مجازات شوند.^۵

چهارم - جهل حکمی دارای گونه‌های مختلفی است. این نوع جهل، در تقسیم نخست

1. Consequentialism

2. Non-consequentialism

۳. بحث در باب اینکه رویکرد فایده‌گرایانه تا چه اندازه با سیاست جنایی اسلام سازگار است، خارج از موضوع اصلی این نوشتار است؛ اما اجمالاً ذکر این نکته در اینجا مفید به نظر می‌رسد که این گونه فایده‌گرایی مطلق، تقریباً هیچ جایگاهی در این نظام ندارد. برای مطالعه تفصیلی در خصوص اهداف کیفر در اسلام، نگاه کنید به:

- حسینی، سیدمحمد، سیاست جنایی در اسلام و جمهوری اسلامی ایران، تهران، انتشارات مشترک سمت و دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، ص. ۸۶.

- شیری، عباس، «جلوه‌هایی از عدالت ترمیمی در حقوق اسلامی»، در: اندیشه‌هایی در حقوق اسلامی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۸، ص. ۲۸۶.

4. Blameworthiness

۵. چنان‌که در صفحات بعد خواهد آمد، در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ تلاش شده است که برای حل این دوگانگی (ابتیای مجازات بر سرزنش‌پذیری از یکسو و عدم پذیرش جهل به حکم به عنوان عامل رافع مسئولیت کیفری از سوی دیگر) راه‌حلی میانه ارائه شود؛ که البته این راه‌حل میانه نیز مصون از انتقاد نمانده است.

و بر حسب اینکه شخص نسبت به حکم کیفری اولیه جاهل باشد یا نسبت به حکمی دیگر که در حکم کیفری مؤثر است، بر دو نوع است: جهل حکمی مستقیم و جهل حکمی غیرمستقیم. در تقسیم دوم، جهل حکمی غیرمستقیم، بر اساس اینکه ناظر به حکم غیر کیفری باشد یا کیفری، خود بر دو نوع است: جهل حکمی غیرمستقیم غیر کیفری و جهل حکمی غیرمستقیم کیفری.

به این ترتیب در تحلیل نهایی، سه نوع جهل حکمی را می‌توان از یکدیگر متمایز نمود. در ادامه این نوشتار مفهوم هر یک از این انواع سه‌گانه جهل حکمی و تأثیر آن‌ها بر مسئولیت کیفری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. جهل حکمی مستقیم

جهل حکمی مستقیم هنگامی اتفاق می‌افتد که یک قانون، به طور صریح و بدون ارجاع به قانونی دیگر، رفتار فرد را جرم‌انگاری کرده، اما فرد نسبت به این حکم جاهل بوده و مرتکب آن رفتار مجرمانه شده است. مثلاً نمی‌دانسته که انداختن زباله در خیابان جرم است و اقدام به این کار کرده است. این نوع جهل مستقیم است؛ زیرا شبهه فرد، به طور بلاواسطه به حکم کیفری تعلق گرفته است، بدون آنکه هیچ عنصری از یک حکم دیگر در آن باشد. در کتب حقوق کیفری، هر گاه به طور مطلق در مورد جهل حکمی بحث شده، همین نوع جهل حکمی مدنظر بوده است.^۱

در مورد تأثیر این نوع جهل حکمی بر مسئولیت کیفری، رویکردهای متفاوتی وجود دارد. در این قسمت از نوشتار حاضر، ابتدا این رویکردهای مختلف معرفی و سپس موضع قانون‌گذار مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در این زمینه، تبیین خواهد شد.

۱-۱. رویکردهای مختلف نسبت به تأثیر جهل حکمی مستقیم بر مسئولیت کیفری

چنان‌که اشاره شد، قابلیت پذیرش جهل به حکم به عنوان عامل رافع مسئولیت کیفری، پیوند عمیقی با فلسفه کیفری زیربنای نظام حقوقی دارد. از این رو در نظام‌های حقوقی مختلف، رویکردهای متفاوتی نسبت به اثرگذاری این نوع جهل حکمی بر مسئولیت کیفری اتخاذ شده است. این رویکردهای مختلف، در چهار دسته کلی قابل طرح هستند. دیدگاه نخست بیشترین مطلوبیت به نفع متهمان را دارد و به ترتیب، این مطلوبیت کاهش می‌یابد (8: Simons 2008):

۱. به‌عنوان مثال نگاه کنید به: گلدوزیان، ایرج، بایسته‌های حقوق جزای عمومی، چاپ ششم، نشر میزان، ۱۳۸۱، ص. ۲۶۳.

الف - دیدگاه برابری^۱

طبق این رویکرد، جهل حکمی دقیقاً وضعیتی همانند جهل موضوعی دارد. همان گونه که جهل موضوعی باعث انتفای عنصر معنوی و به تبع آن عدم تحقق جرم، می شود و نهایتاً عدم مجازات مرتکب را به دنبال دارد، جهل حکمی نیز در تمامی مصادیق خود، عامل رافع مسئولیت کیفری محسوب می شود. به عنوان مثال اگر جرم حمل مواد مخدر مستلزم علم مرتکب به همراه داشتن مواد مخدر است، علم به اینکه آن مواد، در فهرست مواد مخدر ممنوعه قرار دارند نیز شرط است و باید احراز شود. یعنی بار اثبات دلیل و علم بر عهده مقام تعقیب (دادستان) قرار دارد و او باید علم مرتکب به این موضوع را نیز اثبات کند و در صورت عجز وی از این کار، جرم ثابت نمی شود.

ب - دیدگاه لیبرال^۲

طبق این رویکرد، جهل به حکم، اگر مبتنی بر زمینه های معقول و متعارف باشد، عذر محسوب می شود؛ بنابراین اگر جهل یا اشتباه حکمی فرد غیر عادی و نامعمول باشد، عذر به شمار نمی رود.

پ - دیدگاه میانه رو^۳

طبق این رویکرد، جهل حکمی، اگر مبتنی بر زمینه های معقول باشد، در جرایم مصنوعی پذیرفته می شود، اما در جرایم طبیعی خیر.

قرائت دیگری که ذیل این دیدگاه قرار می گیرد این است که اگر شخص به طور کلی از وجود منع قانونی بی اطلاع باشد، عذر وی پذیرفتنی است، اما اگر بداند منع قانونی وجود دارد ولی در مورد محتوا یا دامنه شمول آن دچار شبهه باشد، عذرش پذیرفته نیست؛ زیرا با علم اجمالی به وجود منع، می بایست به دنبال فهم دقیق و کامل مضمون قانون می رفته است و حال که چنین نکرده، در واقع از خطر مجازات استقبال کرده است.^۴

1. Equivalence View

2. Liberal View

3. Moderate View

۴. برخی از نویسندگان، چنین شبهه ای را اساساً خارج از مصادیق شبهه حکمیه می دانند. به عنوان مثال جرج فلچر، سه نوع شبهه را از یکدیگر متمایز می کند: شبهه موضوعیه، شبهه ای است که مبتنی بر درک نادرست از عالم خارج است؛ شبهه حکمیه، مبتنی بر باور نادرست در مورد تدوین یا نسخ یک هنجار حقوقی است و یک «فقره میانه» (Middle Category) هم وجود دارد که شبهه در مورد اعمال یک هنجار حقوقی موجود نسبت به یک واقعه خاص است. در واقع در این نوع، مرتکب عالم به وجود هنجار حقوقی است، اما در تشخیص دامنه آن دچار اشتباه است. در این مورد نگاه کنید به:

- Fletcher, George, Rethinking Criminal Law, Boston, Little-Brown & Co. 1978, p. 686.
ایراد وارد بر این تقسیم بندی آن است که «دامنه شمول حکم» نیز بخشی از حکم است و از این رو جهل به آن را نیز باید جهل به حکم دانست.

ت - دیدگاه محافظه‌کار^۱

در این رویکرد، جهل حکمی هیچ‌گاه عذر نیست. اینکه برای هر جرم، چه سطحی از عنصر معنوی لازم است نیز موضوع کاملاً متفاوتی است. ممکن است یک جرم صرفاً با عمد^۲ تحقق یابد و جرم دیگر، درجه ضعیف‌تری از عنصر معنوی را نیاز داشته باشد و علاوه بر عمد، با علم^۳ نیز قابل تحقق باشد. نهایتاً جرایم دیگری نیز وجود دارند که نیاز به هیچ‌یک از این دو ندارند و با «بی احتیاطی»^۴ یا «بی‌پروایی»^۵ نیز تحقق می‌یابند.^۶ اما این درجات عنصر معنوی، ارتباطی با پذیرش جهل به حکم ندارند. به بیان دیگر چنین نیست که مثلاً در جرایم مبتنی بر بی‌پروایی که ضعیف‌ترین درجه عنصر معنوی را دارند، ادعای جهل به حکم پذیرفته شود، اما در جرایم مبتنی بر عمد این گونه نباشد.

۲-۱. رویکرد قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲

از دقت در رویکردهای مختلف مذکور در بند قبل مشخص می‌شود که موضع قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در زمینه تأثیر جهل حکمی مستقیم بر مسئولیت کیفری، با آنچه دیدگاه لیبرال نامیده شده، قرابت بیشتری دارد. مطابق دیدگاه پذیرفته‌شده در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، برای داوری در مورد تأثیر جهل حکمی مستقیم بر مسئولیت کیفری باید به بررسی سببی موضوع پرداخت؛ یعنی باید دید که سبب جهل فرد چیست: اگر او تلاش صادقانه‌ای برای علم به حکم کرده، ولی با وجود این قادر به تحصیل علم نشده یا در اعمال آن قانون نسبت به موضوع رفتار خود، با وجود دقت متعارف اشتباه کرده است، جهل وی پذیرفتنی است. به بیان دیگر اگر سبب جهل وی، قصور او باشد، معذور است، اما اگر سبب جهل، تقصیر او باشد عذر وی

1. Conservative View
2. Purpose
3. Knowledge
4. Recklessness
5. Negligence

۶. «بی‌پروایی» معادل دقیقی برای Negligence نیست و تفاوت این نوع تقصیر با دیگر قسم تقصیر (بی‌احتیاطی/بی‌مبالاتی: Recklessness) را به هیچ‌وجه منعکس نمی‌کند. منظور از Recklessness اشاره به آن وضعیت ذهنی مرتکب است که وی قصد ایجاد نتیجه مجرمانه را ندارد و عالم به توالی رفتارش با نتیجه مجرمانه نیز نیست، اما به خطر آفرین بودن رفتار خود آگاه است. در Negligence، مرتکب آگاه به خطر آفرینی رفتارش نیست، اما می‌بایست آگاه می‌بود. برای بحث تفصیلی در این باب، نگاه کنید به:

Dubber, Markus, and Tatjana Hornle, *Criminal law: A Comparative Approach*, Oxford University Press, 2014, p. 236.

اینکه ملاک احراز تقصیر در ماده ۱۴۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، کدام یک از دو حالت مورد اشاره است، بحث دیگری است که در این نوشتار مجال پرداختن به آن نیست.

پذیرفته نیست.^۱ این نظر که در بین فقهای امامیه نیز معتقدان فراوان دارد (ساریخانی ۱۳۸۹: ۷۲)، در ماده ۱۵۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ پذیرفته شده است. مطابق این ماده: «جهل به حکم، مانع از مجازات مرتکب نیست مگر اینکه تحصیل علم عادتاً برای وی ممکن نباشد یا جهل به حکم شرعاً عذر محسوب شود».

با صرف نظر از موارد شرعی پذیرش جهل به حکم که در این مورد اشاره قرار گرفته و از موضوع این نوشتار خارج است، صدر این ماده حکم کلی عدم پذیرش جهل به حکم را بیان می‌کند، اما در ادامه جهل حکمی قصوری را رافع مسئولیت کیفری می‌داند و مواردی که تحصیل علم، عادتاً ممکن نیست را از قاعده مذکور در صدر ماده مستثنا می‌کند؛ زیرا «اگر حصول علم به قانون ناممکن یا فهم درست آن از قدرت انسان خارج باشد، نپذیرفتن ادعای جهل ظالمانه خواهد بود؛ مانند کسی که در جایی دورافتاده یا در منطقه‌ای که به اشغال نظامی درآمده زندگی می‌کند و نمی‌تواند به هیچ وجه از احکام و مقررات قانونی اطلاع حاصل کند» (اردبیلی ۱۳۹۲: ۱۸۵).

ظاهر آن است که این روش میانه (اصل قرار دادن عدم پذیرش جهل به حکم و استثنا کردن موارد جهل قصوری) مشکل را به سادگی و خوبی حل می‌کند؛ اما واقعیت این گونه نیست. در واقع اگر از موارد بسیار حاد و مشخص بگذریم، تشخیص قصوری یا تقصیری بودن جهل حکمی بسیار دشوار و چه بسا غیرممکن است. مثلاً جهل پیرمردی بی سواد که تنها در روستایی دوردست زندگی می‌کند، نسبت به یک حکم مندرج در قوانین مالیاتی، قطعاً ناشی از تقصیر وی نیست. بالعکس، جهل راننده‌ای که از سرعت مجاز تخطی کرده، درحالی که تابلوهای متعددی در مسیر نصب شده که حد سرعت مجاز را نشان می‌دهد، حتماً ناشی از تقصیر او است؛ اما مواردی که نوعاً در عمل اتفاق می‌افتد، در میانه این دو حد قرار می‌گیرند و لذا تعیین قابلیت پذیرش جهل در آن‌ها بسیار دشوار است.

نکته دیگر آنکه در این ماده و به طور کلی در این قانون، موضوع بار اثبات ادعای جهل مغفول مانده است. توضیح آنکه برای معافیت از کیفر به موجب این ماده، دو امر باید اثبات شود: نخست باید ثابت شود که جهل به حکم وجود داشته و دوم آنکه ثابت شود این جهل ناشی از قصور بوده است و نه تقصیر. آیا هر دو امر باید توسط متهم اثبات شود یا اینکه صرف اثبات جهل توسط وی کافی است و پس از اثبات جهل، دادستان است که باید تقصیر وی را

۱. جهل به حکم، علاوه بر قصوری و تقصیری، انواع دیگری نیز دارد. برای ملاحظه این گونه‌ها نگاه کنید به: - آقایی‌نیا، حسین و رضا زهروی، «مطالعه تطبیقی جهل بسیط متهم و آثار آن در فقه امامیه، حقوق کیفری ایران و آمریکا»، فصل‌نامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره سی و نهم، شماره ۴، ۱۳۸۸، صص. ۴-۵.

ثابت کند، در غیر این صورت او قاصر محسوب خواهد شد؟ این سؤال پاسخ روشنی در قانون مجازات اسلامی ندارد. به نظر می‌رسد که برای رسیدن به یک راهکار، می‌بایست ابتدا جرایمی که تحقق آن‌ها نیازی به اثبات عنصر معنوی ندارد (و اصطلاحاً جرایم مادی صرف یا جرایم با مسئولیت مطلق^۱ نامیده می‌شوند) را با توجه به اینکه اثبات عنصر معنوی در مورد آن‌ها اساساً مطرح نمی‌شود، کنار نهاد و سپس در مورد سایر جرایم برحسب ماهیت آن‌ها، قائل به تفصیل شد: اگر جهل حکمی ناظر به جرایم طبیعی^۲ باشد، متهم علاوه بر آنکه باید جهل خود را ثابت کند می‌بایست قصور خود را نیز اثبات کند تا از مجازات معاف شود. علت این امر آن است که در این گونه جرایم مانند قتل، سرقت، تخریب و کلاه برداری، افراد متعارف جامعه، در جریان مراودات معمول اجتماعی و بدون آنکه نیاز به تلاش خاصی باشد، نسبت به وصف مجرمانه آن‌ها آگاهی پیدا می‌کنند. حال اگر کسی ادعای جهل نسبت به مجرمانه بودن آن‌ها می‌کند، ادعای وی خلاف اصل است و می‌بایست از سوی وی اثبات شود؛ اما در جرایم ساختگی^۳، وضعیت این گونه نیست. به عنوان مثال طبق تبصره ۱ ماده ۱ قانون تخلفات، جرایم و مجازات‌های مربوط به اسناد سجلی و شناسنامه مصوب ۱۳۷۰/۵/۱۰ مجمع تشخیص مصلحت نظام، دارندگان شناسنامه المثنی، مکلفند ظرف ده روز از تاریخ پیدا شدن شناسنامه اصلی خود، شناسنامه المثنی را به اداره ثبت احوال تحویل دهند. در غیر این صورت به مجازات مندرج در ماده ۲ همین قانون (حبس از ۹۱ روز تا یک سال یا جزای نقدی از ۲۰۰/۰۰۰ ریال تا ۱/۰۰۰/۰۰۰ یا هر دو مجازات) محکوم می‌شوند. حال اگر کسی در مقام دفاع از خود در برابر چنین اتهامی، مدعی جهل به حکم شود، به نظر می‌رسد که صرف اینکه جهل خود را ثابت کند، کافی است و فرض را باید بر عدم تقصیر وی در این جهل نهاد. اگر دادستان معتقد به مقصر بودن وی است، باید این امر را ثابت کند؛ زیرا جرم بودن چنین رفتاری آن قدر دور از ذهن است که نمی‌توان فرض کرد که انسان‌های متعارف، در جریان روابط اجتماعی معمول خود به آن آگاهی می‌یابند. حتی، چنان که در ادامه نیز ذکر خواهد شد، برخی پا را فراتر نهاده‌اند و معتقدند که به‌طور کلی در جرایم ساختگی، حتی در نفس ادعای جهل نیز باید اصل را بر صحت ادعای مرتکب نهاد.

۲. جهل حکمی غیرمستقیم

قضات با اعتماد به نفس کامل اعلام می‌کنند که یک شبهه، حکمیه است و لذا رافع مسئولیت

1. Strict Liability Crimes
2. Mala in se
3. Mala Prohibita

نیست و شبهه‌ای دیگر موضوعیه است و در نتیجه رافع مسئولیت کیفری؛ اما مرز بین این دو، از آنچه در ابتدا به نظر می‌رسد، بسیار مبهم‌تر است (Leonard 2000: 4). شبهه حکمیه دارای چند زیرمجموعه مهم و اشتباه برانگیز است که تفکیک آن‌ها از شبهه موضوعیه بسیار دقیق و در عین حال دارای آثار عملی قابل توجه است. مهم‌ترین آن‌ها مربوط به زمانی است که حکم کیفری، اجزائی از قوانین دیگر را به طور صریح یا ضمنی، در خود دارد. شبهه مرتکب در مورد چنین قوانینی، ذیل عنوان «شبهه در قانون دیگر»^۱ شناخته می‌شود (Simons 1990: 459) و بر حسب این که آن «قانون دیگر» کیفری باشد یا غیر کیفری، این نوع جهل به «جهل حکمی غیر مستقیم غیر کیفری» و «جهل حکمی غیر مستقیم کیفری» تقسیم می‌شود. تأثیر این دو نوع جهل بر مسئولیت کیفری، بسیار متفاوت است.

۱-۲. جهل حکمی غیر مستقیم غیر کیفری

«جهل حکمی غیر مستقیم غیر کیفری» هنگامی مصداق پیدا می‌کند که در یک قانون کیفری، به طور صریح یا ضمنی، به قانون دیگری که غیر کیفری است ارجاع شده و فرد در حالی مرتکب آن رفتار می‌شود که به آن قانون غیر کیفری جاهل است. به عنوان مثال، فرد به تصور این که از نظر حقوق مدنی، مال متعلق به وی است، آن را برمی‌دارد یا تلف یا تصاحب می‌کند یا هر تصرف مالکانه دیگری در آن انجام می‌دهد. او نسبت به اصل قانون کیفری که برداشتن یا اتلاف مال دیگری را جرم می‌داند، دقیقاً آگاه است؛ اما مثلاً به دلیل شبهه در یکی از احکام قانون مدنی، تصور کرده که جهیزیه همسرش، متعلق به وی قلمداد می‌شود و در نتیجه می‌تواند در آن تصرف مالکانه انجام دهد و مثلاً آن را بفروشد. چنین جهلی اولاً «غیر مستقیم» است زیرا مرتکب، نسبت به حکم اولیه کیفری (جرم بودن بردن مال دیگری) آگاهی دارد، اما نسبت به حکم غیر کیفری که در این حکم کیفری مؤثر است (عدم مالکیت زوج نسبت به جهیزیه زوجه) جاهل است. ثانیاً «غیر کیفری» است، زیرا حکمی که فرد نسبت به آن جاهل است ماهیت کیفری ندارد، بلکه مربوط به حقوق حاکم اموال است.

ممکن است در بادی امر، این شبهه موضوعیه دانسته شود؛ زیرا فرد نمی‌دانسته که آن مال متعلق به وی نیست و به تصور اینکه متعلق به وی است در آن تصرف کرده است؛ اما اگر عمیق‌تر نگریسته شود، ملاحظه می‌شود که شخص به دلیل جهل به حکم قانون مدنی دچار شبهه شده و این به وضوح یک شبهه حکمیه است (Leonard 2000: 12).^۲

1. Mistake of Different Law

۲. این گونه شبهات در مرز میان شبهه حکمیه و شبهه موضوعیه قرار دارند و در واقع، صبغی از هر دو نوع شبهه در آن‌ها

سؤال مهم در رابطه با این گونه شبهات این است که چه تأثیری بر مسئولیت کیفری دارند. آیا باید آن‌ها را همانند شبهات موضوعیه، مانع تحقق جرم دانست یا اینکه باید آن‌ها را نیز مشمول قاعده کلی مسموع نبودن عذر جهل به حکم دانست و همان گونه که ادعای جهل به وصف مجرمانه عمل، اصولاً پذیرفته نمی‌شود، عذر «جهل به قانون دیگر» نیز باید مردود دانسته شود؟

برای درک بهتر موضوع، اشاره به یک مثال دیگر مفید است. در مورد تأثیر «جهل به قانون دیگر» بر دعوای کیفری، دعوای «موریست»^۱ در حقوق ایالات متحده یک مثال کلاسیک به شمار می‌رود. موریست که یک فروشنده آهن قراضه بود، وارد یک منطقه تمرین‌های نظامی شده، پوکه مهمات استفاده شده در تمرین‌های نظامی را جمع‌آوری کرده و به فروش رسانده بود. هنگامی که وی به اتهام سرقت اموال دولتی دستگیر شد، پذیرفت که آن آهن‌آلات قراضه را برداشته و فروخته است. تنها دفاع وی این بود که تصور می‌کرده که از آن آهن‌آلات اعراض شده بوده و در نتیجه آن‌ها در مالکیت کسی قرار نداشته‌اند. این عذر وی در دادگاه بدوی و تجدیدنظر رد شد، اما دیوان عالی کشور آمریکا این آراء را نقض و موریست را تبرئه کرد.

در تحلیل این رأی باید گفت که عذر موریست در واقع مبتنی بر شبهه حکمیه بوده است. او تصور می‌کرده که اگر مالی رهاشده باشد، اعراض محسوب می‌شود؛ اما طبق قوانین مدنی ایالات متحده، مال حتی اگر مدت‌ها به حال خود رهاشده باشد، مادام که در زمین یا خانه متعلق به شخص قرار دارد، اعراض شده محسوب نمی‌شود. در این پرونده نیز اموالی که موریست برداشته بود، اگرچه مدت‌ها به حال خود رهاشده بودند، اما چون در محوطه پایگاه و محل تمرین نظامی قرار داشتند، اعراض شده تلقی نشده و همچنان در مالکیت دولت آمریکا قرار داشتند.

برخی حقوقدانان آمریکایی معتقدند که می‌توان حکم دیوان عالی ایالات متحده در پرونده موریست را تعمیم بخشید و در تمامی مواردی که یک قانون کیفری، به‌طور صریح یا ضمنی، مبتنی بر یک قانون غیر کیفری است و فرد دچار شبهه در آن قانون غیر کیفری بوده و مرتکب

یافت می‌شود. از یک سو می‌توان آن‌ها را شبهه موضوعیه دانست؛ زیرا به هر روی، فرد نسبت به ماهیت آنچه موضوع رفتار وی بوده، شبهه داشته است. از سوی دیگر می‌توان آن‌ها را شبهه حکمیه قلمداد کرد؛ زیرا در تحلیل نهایی آن‌ها به این نقطه می‌رسیم که شخص، نسبت به یک حکم قانونی جاهل بوده است. شاید تعبیر «شبهه موضوعیه ناشی از شبهه حکمیه» بتواند ماهیت این گونه شبهات را به خوبی نشان دهد.

1. *Morissette v. United States* (1952).

جرم شده است، عذر وی را پذیرفت و او را معاف از مسئولیت کیفری دانست (Leonard 2000: 37).

قانون جزای نمونه^۱ ایالات متحده نیز در مورد تأثیری که جهل به حکم غیر کیفری می‌تواند بر مسئولیت کیفری داشته باشد، همین رویکرد را اتخاذ کرده و جهل به حکم غیر کیفری را همانند جهل موضوعی، رافع مسئولیت کیفری دانسته است. همان‌طور که جهل موضوعی باعث عدم تحقق جرم می‌شود، جهل به حکم غیر کیفری نیز مانع تحقق جرم می‌شود. این معنا از ماده (1) 2.04 این قانون استنباط می‌شود (Simons 2012: 497).

اگرچه قانون جزای نمونه، در هیچ‌یک از ایالات آمریکا قدرت اجرایی مستقیم ندارد، اما مجالس قانون‌گذاری ایالات مختلف، در موارد متعدد مقررات پیشنهادی این قانون را اقتباس کرده‌اند. رویه قضایی دادگاه‌های ایالاتی و فدرال این کشور نیز طریقی را برگزیده‌اند که نهایتاً به رویکرد قانون جزای نمونه نزدیک می‌شود. در آراء متعدد این محاکم، اگرچه واقعاً متهم جهل به حکم غیر کیفری داشته است، اما دادگاه جهل وی را از نوع موضوعی دانسته و به عدم تحقق جرم رأی داده است.^۲

در مورد اینکه چرا باید شبهه حکمیه غیر کیفری را مانند شبهه موضوعیه، مانع تحقق جرم دانست، استدلال‌هایی به شرح ذیل مطرح شده است:

یکم. پیچیده‌تر بودن قوانین غیر کیفری

مقررات حقوق مدنی، خانواده و مالیات (به‌طور کلی، حقوق غیر کیفری) پیچیده‌تر از قوانین کیفری هستند و دسترسی به آن‌ها نیز دشوارتر است. غیر منصفانه است که از یک شهروند معمولی انتظار داشته باشیم که علاوه بر تمامی مقررات کیفری، مقررات حقوق مدنی و غیر آن را نیز بداند. این غیر منصفانه بودن هم به دلیل پیچیدگی بیشتر قوانین غیر کیفری و هم به جهت دشوار بودن دسترسی به آن‌ها، در مقایسه با قوانین کیفری، است.

این استدلال خالی از قوت نیست. در برخی موارد- همانند اتهام سرقتی که فرد مرتکب، به عدم حقانیت خود برای برداشتن مال جاهل بوده است، یا در اتهام زنا که متهم نسبت به عدم صحت عقدی که جاری ساخته، جاهل بوده و به تصور صحت آن عقد اقدام به نزدیکی کرده، در حالی که طبق مقررات حقوق مدنی، آن عقد نکاح بال بوده است- مقررات حقوق مدنی،

1. Model Penal Code

۲. برای ملاحظه برخی از این آراء نگاه کنید به:

- Simons, Kenneth. W, "Ignorance and Mistake of Criminal Law, Noncriminal Law, and Fact", Ohio State Journal of Criminal Law, Vol. 9, No. 2, spring 2012, p. 501.

به ویژه برای یک شهروند عادی، بسیار پیچیده هستند. به عنوان یک اصل می توان مدعی شد که برای یک شهروند وظیفه شناس، پیدا کردن و فهمیدن قوانین کیفری بسیار آسان تر از قوانین مدنی و آموزه های حقوقی مربوط به آنها است. به این ترتیب، شاید این انتظار از یک شهروند عادی که مهم ترین قوانین کیفری را بدانند، انتظاری معقول باشد، اما اینکه انتظار داشته باشیم که او تمامی قوانین غیر کیفری و آموزه های حقوقی مربوط به آنها را نیز بدانند، کاملاً نامعقول است.

اما این استدلال، خالی از ایراد هم نیست. اگر این استدلال را بپذیریم، در گام بعدی باید بپذیریم که در آن دسته از قوانین کیفری که خیلی پیچیده هستند یا دسترسی به آنها برای عموم دشوار است نیز، جهل به حکم مانع تحقق جرم یا عامل رافع مسئولیت کیفری است (Simons 2012: 506). به ویژه اگر این واقعیت را در نظر بگیریم که با پیشرفت جوامع و توسعه حقوق کیفری، امروزه بسیاری از قوانین کیفری نیز بسیار پیچیده هستند و آگاهی به تمامی مقررات کیفری، حتی در یک حوزه خاص، برای خیلی از شهروندان بسیار دشوار است. امروزه با توجه به پیچیدگی فراوان قوانین کیفری، حتی از دانش آموختگان حقوق نیز نمی توان انتظار داشت که تمامی مقررات کیفری حوزه های فعالیت های مختلف را بدانند.

دوم. تکلیف اخلاقی شهروندان نسبت به هنجارهای کیفری

تکلیف اخلاقی شهروندان برای دانستن قوانین کیفری، بسیار جدی تر و مهم تر از قوانین غیر کیفری است. تصمیم قانون گذار برای الصاق وصف مجرمانه به یک رفتار، بدان معنا است که آن رفتار به طور خاص خطرناک و قابل سرزنش است؛ بنابراین شهروندان نیز به طور خاص وظیفه دارند که خود را با هنجارهای کیفری آشنا سازند.

به این ترتیب، پذیرش جهل به حکم کیفری به این معنا است که به شهروندان اجازه داده شود که هنجارهای اخلاقی جامعه که مهم ترین آنها در قوانین کیفری تبلور یافته را به چالش کشند؛ اما پذیرش جهل به حکم غیر کیفری، ارتباطی با به چالش کشیدن این هنجارها نمی یابد. اما این استدلال نیز مشکل را حل نمی کند. فرض مورد بحث ما این است که یک قانون کیفری، به طور صریح یا ضمنی، به یک قانون غیر کیفری ارجاع داده و آن قانون غیر کیفری در تعیین دایره شمول و مصادیق این قانون کیفری تعیین کننده است؛ بنابراین اگر تکلیف اخلاقی شهروندان برای دانستن قوانین کیفری را بپذیریم، این تکلیف به آن قوانین غیر کیفری که در قانون کیفری به آنها ارجاع شده نیز سرایت می کند؛ زیرا شهروند قانون مدار مورد نظر ما،

نمی‌توانسته بدون دانستن آن قانون غیر کیفری، به قانون کیفری آگاهی کامل پیدا کند و «تکلیف اخلاقی» خود را انجام دهد.

از سوی دیگر، این استدلال بیشتر در مورد جرایم طبیعی که بار اخلاقی دارند، قابل پذیرش است و در جرایم ساختگی یا مصنوعی، کاربردی ندارد. حتی در جرایم طبیعی نیز، دامنه شمول و مصادیق قانون کیفری، بعضاً دارای ابهام است و درست همین ابهامات است که موضوع بحث ما است. مثلاً سرقت یک جرم طبیعی است؛ اما اینکه «مال» موضوع این جرم چه اوصافی دارد، توسط قانون غیر کیفری تعیین می‌شود که هیچ بار اخلاقی ندارد. با توجه به اینکه امروزه بیشتر جرایم، وصف ساختگی دارند (آقایی نیا ۱۳۷۹: ۱۸-۱۷) این استدلال در مورد آن‌ها صادق نیست.

سوم. وجود ضمانت‌اجراهای غیر کیفری

استدلال دیگری که برای احتساب جهل به حکم غیر کیفری به عنوان عامل رافع مسئولیت کیفری ارائه شده این است که با پذیرش این نوع جهل به عنوان عامل رافع مسئولیت کیفری، ضمانت‌اجراهای غیر کیفری وجود دارند که متوجه عمل فرد شوند و مثلاً برای وی مسئولیت مدنی ایجاد کنند. مثلاً کسی که مال دیگری را به تصور استحقاق خود برداشته، اگر هم سارق دانسته نشود، همچنان با ضمانت‌اجرای استرداد مال مواجه است؛ اما این معنا در مورد جهل به حکم کیفری صادق نیست. اگر جهل به حکم کیفری پذیرفته شود، ضمانت‌اجرای دیگری وجود ندارد که عمل فرد را شامل شود. در نتیجه لازم است ادعای جهل به حکم کیفری مسموع نباشد تا رفتار فرد بدون ضمانت اجرا باقی نماند.

این استدلال اگرچه قوی به نظر می‌رسد، اما توجه به واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی، از قوت آن می‌کاهد: بسیاری از افراد، حتی قادر به پرداخت ضمانت‌اجراهای مدنی نیز نیستند. در نتیجه، چندان نمی‌توان به این نوع ضمانت‌اجراها دل خوش کرد و بیان داشت در صورت عدم مجازات، فرد لزوماً در معرض این ضمانت‌اجراها قرار می‌گیرد (Simons 2012: 505-509).

اگرچه هیچ‌یک از این استدلال‌ها مصون از ایراد باقی نمانده‌اند، اما در کنار یکدیگر اجمالاً ثابت می‌کنند که جهل به حکم غیر کیفری را می‌بایست رافع مسئولیت کیفری دانست. قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ نیز حداقل در یک فقره چنین حکمی صادر کرده است. مطابق ماده ۲۲۳ این قانون «هرگاه متهم به زنا، مدعی زوجیت یا وطی به شبهه باشد، ادعای وی بدون بینه یا سوگند پذیرفته می‌شود مگر آنکه خلاف آن با حجت شرعی لازم ثابت شود». شبهه مورد اشاره

در این ماده، می‌تواند از مصادیق شبهه حکمی غیر کیفری نیز باشد؛ مانند آنکه مردی زنی را که در عده است به عقد خود در آورده و با او نزدیکی کند، در حالی که نمی‌داند که به موجب ماده ۱۱۵۰ قانون مدنی، نکاح با زن معتده جایز نیست. ماده ۲۲۳ قانون مجازات اسلامی، چنین جهلی را رافع مسئولیت کیفری دانسته است. به نظر می‌رسد که با توجه به مواد ۱۲۰ و ۱۲۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در مورد اعمال قاعده درأ، می‌توان این قاعده را تعمیم بخشید و در تمامی موارد جهل به حکم غیر کیفری مؤثر در حکم کیفری، قائل به رفع مسئولیت کیفری شد. به این ترتیب، جهل حکمی غیر مستقیم غیر کیفری، همانند جهل موضوعی، نهایتاً منجر به عدم مجازات فرد می‌شود.

۲-۲. جهل حکمی غیر مستقیم کیفری

نوع دیگری از جهل حکمی که می‌تواند در روند ارتکاب جرم اتفاق افتد، جهل به حکم کیفری دیگر است. آنچه در بند قبل بیان شد، ناظر به فرضی بود که آن «قانون دیگر» که شخص نسبت به آن جاهل است و به دلیل آن جهل مرتکب جرم می‌شود، یک «قانون غیر کیفری» است. مثلاً شخص نسبت به مفهوم مال در قانون مدنی جاهل است و بر همین اساس، چیزی که متعلق به دیگری است را فاقد مالیت پنداشته و آن را تصاحب می‌کند. یا نسبت به احکام نکاح در قوانین مدنی جاهل است و به تصور جواز نکاح با دیگری عقدی جاری ساخته و با او نزدیکی می‌کند، در حالی که طبق قوانین مدنی مربوطه، چنان نکاحی باطل است؛ اما تمام مصادیق «جهل به قانون دیگر» از این نوع نیستند. در برخی موارد، آن قانون دیگری که شخص نسبت به آن جاهل است و بر اساس همین جهل نیز مرتکب جرم می‌شود، یک «قانون کیفری» است. در این حالت است که «جهل حکمی غیر مستقیم کیفری» مصداق می‌یابد. به بیان دیگر، این نوع جهل ناظر به زمانی است که در یک قانون کیفری، به طور صریح یا ضمنی، به قانون کیفری دیگری ارجاع شده و مرتکب، این قانون اخیر (مرجع‌الیه) را نمی‌داند و به همین دلیل مرتکب جرم می‌شود. به عنوان مثال، طبق مفهوم مخالف ماده ۱۵۷ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، دفاع از «آزادی تن» در برابر قوای انتظامی و دیگر ضابطان دادگستری جایز نیست. حال اگر کسی، با جهل به این حکم، در برابر مأموری که به طور غیرقانونی برای سلب آزادی وی اقدام کرده، واکنشی نشان دهد (به تصور اینکه این واکنش وی، دفاع مشروع محسوب می‌شود و در نتیجه فاقد وصف مجرمانه است) دچار جهل حکمی غیر مستقیم کیفری شده است. چنین جهلی اولاً «غیر مستقیم» است؛ زیرا مرتکب، نسبت به حکم اولیه کیفری (جرم بودن ترمرد نسبت

به مأمور دولت) آگاهی دارد، اما نسبت به حکم کیفری دیگری که در این حکم مؤثر است (عدم تحقق دفاع مشروع در فرض تعرض مأمور به آزادی تن) جاهل است. ثانیاً «کیفری» است؛ زیرا حکمی که فرد نسبت به آن جاهل است، ماهیت کیفری دارد. سؤالی که در مورد این گونه شبهات مطرح می‌شود، کیفیت تأثیر احتمالی آن‌ها بر مسئولیت کیفری فرد است. آیا در چنین مواردی باید مانند جهل به قانون غیر کیفری، قائل به عدم تحقق مسئولیت کیفری شد یا اینکه باید اصل مسموع نبودن عذر جهل به قانون را در این مورد جاری دانست و گفت که چنین جهلی، همانند جهل به وصف مجرمانه رفتار است که اصولاً عذر محسوب نمی‌شود.

این تردید از آنجا ناشی می‌شود که استدلال‌های پیش گفته، در مقام تأیید این نظر که «جهل به قانون غیر کیفری» باید همانند جهل به موضوع رافع مسئولیت کیفری دانسته شود، در مورد «جهل به قانون کیفری دیگر» صادق نیستند. به عنوان مثال استدلال نخست بند قبل این بود که قوانین غیر کیفری پیچیده‌تر از قوانین کیفری هستند و در نتیجه برخلاف قوانین کیفری، نمی‌توان از شهروندان انتظار داشت که آن‌ها را بدانند. روشن است که این استدلال، دلالتی در مورد جهل به قانون کیفری دیگر ندارند؛ زیرا در چنین مواردی، جهل فرد نسبت به یکی دیگر از مواد قانون کیفری است.

در حقوق ایالات متحده، گرایش در این جهت وجود دارد که چنین مواردی را از مصادیق شبهه موضوعیه دانسته و در نتیجه قائل به عدم تحقق جرم می‌شوند. به عنوان مثال در یک پرونده^۱ در ایالت کالیفرنیا، متهم که دارای سابقه ارتکاب جرمی از درجه جنایت بود، اقدام به حمل اسلحه کرده بود. این در حالی بود که طبق قوانین ایالت کالیفرنیا، حمل سلاح گرم توسط افراد دارای سابقه ارتکاب جنایت، جرم است. او در دفاع از خود مدعی شد که اگرچه می‌دانسته که سابقه ارتکاب جرم در ایالتی دیگر را دارد، اما نمی‌دانسته که آن جرم از درجه جنایت بوده و در نتیجه حمل سلاح توسط وی جرم محسوب می‌شود. دادگاه، این شبهه وی را موضوعیه دانست و در نتیجه عذر وی را پذیرفت؛ اما در واقع این اشتباه از مصادیق شبهه حکمیه نسبت به قانون دیگر بوده است. با این خصوصیت که این قانون دیگر، در این مورد یک قانون کیفری بوده است؛ یعنی آن قانونی که جرم ارتكابی این فرد را «جنایت» محسوب می‌کند (Leonard 2000: 42).

این نوع جهل که «جهل حکمی غیر مستقیم کیفری» است، در فاصله بین «جهل حکمی مستقیم» و «جهل حکمی غیر مستقیم غیر کیفری» قرار دارد. میزان سرزنش پذیری فرد در این حالت بیش از جهل حکمی غیر مستقیم غیر کیفری و کمتر از جهل حکمی مستقیم است؛

1. California v. Bray (1975)

بنابراین نه مانند جهل حکمی مستقیم می‌توان عذر وی را به کلی مردود دانست و نه مانند جهل حکمی غیرمستقیم غیر کیفری می‌توان جهل وی را رافع مسئولیت کیفری به شمار آورد. قانون مجازات اسلامی، حکم خاصی در مورد چنین جهلی ندارد. درعین حال روشن است که چنین جهلی را نمی‌توان رافع مسئولیت کیفری دانست؛ زیرا در این حالت اولاً مرز بین حکم کیفری و غیر کیفری از بین می‌رود (و همان‌طور که جهل به حکم غیر کیفری رافع مسئولیت است، جهل به حکم کیفری نیز رافع مسئولیت می‌شود)، درحالی‌که سرزنش‌پذیری فرد در حالت جهل حکمی کیفری، بیش از جهل حکمی غیر کیفری است. ثانیاً دامنه ادعاهای جهل به حکم بسیار گسترده می‌شود و هر متهمی که ادله ارتکاب رفتار مجرمانه توسط وی آشکار است، مدعی می‌شود که به دلیل شبیه در دامنه شمول احکام عمومی کیفری (مانند دفاع مشروع، اضطرار، اکراه و نظایر آن‌ها) مرتکب جرم شده است.

راه حل پیشنهادی در این موارد، توسل به قواعد عمومی تخفیف مجازات است. مثلاً قاضی دادگاه می‌تواند به استناد بند «پ» ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، این‌گونه جهل متهم را از مصادیق «اوضاع و احوال خاص مؤثر در ارتکاب جرم» دانسته و در جرایم تعزیری، اقدام به تخفیف مجازات کند؛ زیرا به هر روی، چه بسا اگر آن جهل متهم نبود، وی اقدام به ارتکاب آن جرم نمی‌کرد. درعین حال تمامی ارکان جرم وجود دارد و لذا برخلاف جهل به حکم غیر کیفری، در این مورد نمی‌توان قائل به عدم تحقق جرم یا رفع مسئولیت کیفری شد. تخفیف مجازات، راه حل میانه‌ای است که هم واقعیت جهل متهم را در نظر می‌گیرد و هم مرز میان جهل به حکم کیفری و غیر کیفری را حفظ می‌کند.^۱

۱. نوع دیگری از جهل حکمی نیز در نظام حقوقی ایران قابل تصور است و آن جهل به حکم شرعی مؤثر در حکم کیفری است. این نوع جهل حکمی هنگامی اتفاق می‌افتد که یک حکم کیفری، به‌طور صریح یا ضمنی، عناصری از یک حکم شرعی را در خود دارد. به‌عنوان مثال ماده ۶۳۸ کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی، تظاهر به عمل حرام را جرم‌انگاری کرده است. حال اگر متهم به ارتکاب این جرم بتواند ثابت کند که به حرام بودن رفتار ارتکابی خود جاهل بوده است، مسئولیت کیفری وی چه وضعیتی پیدا می‌کند؟ آیا این جهل وی که از مصادیق جهل به حکم است، رافع مسئولیت کیفری وی محسوب می‌شود یا خیر؟ این نوع جهل، از مصادیق مورد بحث در متن این مقاله متفاوت است زیرا در اینجا، شخص نسبت به احکام قانونی جاهل نیست بلکه نسبت به یک حکم شرعی جاهل است. آیا احکام شرعی را باید به قوانین غیر کیفری ملحق کرد و جهل به آن‌ها را نیز رافع مسئولیت کیفری به شمار آورد یا اینکه این نوع احکام را باید به قوانین کیفری ملحق نمود و جهل به آن‌ها را اصولاً فاقد اثر دانست؟

یکی از شقوق این سؤال در مقررات مربوط به قتل به اعتقاد مهدورالدم بودن در قانون مجازات اسلامی پاسخ داده شده است. مطابق ماده ۳۰۳ این قانون، اگر کسی به اعتقاد مهدورالدم بودن، دیگری را به قتل برساند، مجازات وی به جای قصاص، دیه و تعزیر خواهد بود. در برخی از مصادیق قتل به اعتقاد مهدورالدم بودن، شخص به دلیل شبیه در یک حکم شرعی مرتکب قتل عمدی شده است: گمان می‌کرده که دیگری شرعاً مستحق قتل است اما در واقع این‌گونه نبوده است. مثلاً گمان می‌کرده که شراب‌خواری درملاءعام، شرعاً باعث مباح شدن خون فرد می‌گردد، حال آنکه حکم شرعی چنین نیست. در

۳. دشواری تفکیک احکام کیفری و غیر کیفری

اگرچه تفکیک جهل حکمی غیرمستقیم به کیفری و غیر کیفری، به شرحی که در بندهای قبل گفته شد، تناسب میان سرزنش پذیری اخلاقی متهم و میزان مسئولیت کیفری وی را به خوبی تأمین می‌کند، اما خالی از دشواری نیست؛ زیرا برخلاف آنچه در تصور اولیه به ذهن می‌رسد، تفکیک احکام کیفری و غیر کیفری از یکدیگر، لزوماً به آسانی صورت نمی‌گیرد. در برخی موارد، تشخیص اینکه جهل به حکم از نوع کیفری است یا غیر کیفری، بسیار دشوار است. به عنوان مثال در یک دعوا در ایالات متحده^۱ فردی متهم به حمل مواد مخدر شد. او می‌دانست که حامل مقادیر زیادی «افدرین»^۲ است، اما مدعی بود که نمی‌دانسته این دارو در فهرست مواد مخدر ممنوعه قرار دارد. دادگاه حکم داد که این یک جهل به حکم کیفری است و لذا تأثیری در مسئولیت کیفری فرد ندارد. به این ترتیب او در این پرونده محکوم شد (Simons 2012: 515)؛ اما به نظر می‌رسد که برخلاف نظر دادگاه، شبهه وی در واقع از نوع حکمی غیر کیفری بوده است؛ زیرا فهرست مواد مخدر ممنوعه، استفاده‌هایی غیر از تعیین مجازات نیز دارد و در سایر زمینه‌ها، مانند تعیین داروخانه‌های مجاز به فروش و پزشکان مجاز به تجویز و اموری از این قبیل نیز کاربرد دارد. به بیان دیگر، کارکرد اصلی و اولیه این فهرست، تعیین مضمون ممنوعیت‌های کیفری و میزان مجازات مرتبط با آن‌ها نیست؛ لذا این فهرست در واقع مقرره‌ای با ماهیت غالب غیر کیفری محسوب می‌شود و جهل به آن نیز جهل به حکم غیر کیفری محسوب می‌شود.

دیگر پرونده معروف در این زمینه در حقوق ایالات متحده، پرونده *Cheek v. United States* (1991) است. چیک متهم شد که عمداً از اظهار درآمد خود علی‌رغم تصریح قوانین مالیاتی، امتناع کرده است. او مدعی شد که صادقانه گمان می‌کرده ملزم به پرداخت مالیات نیست؛ زیرا گروهی از مخالفان پرداخت مالیات به او گفته بودند که دستمزد کارگری، درآمد مشمول مالیات محسوب نمی‌شود. دادگاه حکم داد که باور صادقانه فرد به اینکه قوانین مالیاتی را نقض نکرده، با توجه به ابهام ناشی از پیچیدگی قوانین مالیاتی، حتی اگر آن باور نامعقول و غیر متعارف باشد، باعث معافیت فرد می‌شود.

این گونه موارد، قانون‌گذار قائل به تخفیف مجازات مرتکب شده و به جای قصاص نفس، دیه و تعزیر را برای وی در نظر گرفته است.

اما اینکه آیا می‌توان این قاعده را تعمیم بخشید و در تمامی مواردی که جرم، مبنیاً بر جهل به یک حکم شرعی ارتکاب یافته است، قائل به تخفیف مجازات شد، نیازمند تأمل و بررسی دقیق‌تری است.

1. Idaho v. Fox (1993)

2. Ephedrine

برخی نویسندگان، جهل متهم در این پرونده را از نوع جهل حکمی غیر کیفری دانسته‌اند، اما خود دادگاه آن را جهل حکمی کیفری محسوب کرد. استدلالی که در جهت احتساب این نوع جهل به عنوان یک جهل حکمی غیر کیفری می‌توان کرد این است که قوانین مالیاتی، اصالتاً اهدافی غیر کیفری (مثل جمع‌آوری درآمد برای دولت، بازتوزیع ثروت، تشویق به سرمایه‌گذاری و ایجاد انگیزه برای برخی فعالیت‌های اقتصادی) را دنبال می‌کنند؛ درست همان‌طور که قوانین مربوط به اموال و یا طلاق، اهدافی عمدتاً غیر کیفری دارند (Simons 2012: 516).

مشکل اصلی در مواردی پیش می‌آید که قانونی که اصولاً غیر کیفری است، مقرراتی کیفری را نیز در خود دارد. حال اگر کسی نسبت به حکم کیفری مندرج در این‌گونه قوانین جاهل باشد، جهل وی از نوع جهل حکمی کیفری محسوب می‌شود یا جهل حکمی غیر کیفری. در چنین مواردی، دو دیدگاه در برابر یکدیگر قابل طرح هستند: از یک سو ممکن است جهل مرتکب از نوع جهل حکمی کیفری دانسته شود؛ زیرا آن ماده قانونی که وی نسبت به آن جاهل بوده، راجع به جرم و مجازات بوده و از این رو جنبه کیفری داشته است. در مقابل، ممکن است استدلال شود که برای تشخیص قانون کیفری از غیر کیفری باید به کل «قانون» نگاه کرد و نه یک ماده خاص از آن. از این رو قانون مذکور (مثلاً قانون مالیاتی) یک قانون غیر کیفری محسوب می‌شود و جهل به آن نیز از مصادیق جهل به حکم غیر کیفری است. دیدگاه اخیر قوی‌تر است؛ زیرا نمی‌توان از شهروندان عادی جامعه انتظار داشت که علاوه بر تمامی مقررات کیفری مجموعه قوانین اصلی جزایی کشور، مقررات کیفری قوانین پراکنده مختلف را نیز بدانند. پیچیدگی روزافزون مجموعه‌های قوانین اصلی کیفری، آن قدر زیاد است که دیگر نیازی نیست تکلیف به دانستن مقررات کیفری این‌گونه قوانین پراکنده را نیز بر عهده شهروندان قرار دهیم. به این ترتیب، این‌گونه قوانین که ماهیت غالب غیر کیفری دارند، باید در ردیف قوانین غیر کیفری طبقه‌بندی کرده و جهل به آن‌ها را از مصادیق جهل به حکم غیر کیفری به شمار آورد و رافع مسئولیت کیفری دانست.

نتیجه‌گیری

عبارت «جهل به حکم رافع مسئولیت نیست»، با وجود اینکه شهرت آن به فراتر از کتب تخصصی حقوق کیفری نیز گسترش یافته و در اذهان عموم مردم به عنوان یک اصل غیر قابل رد پذیرفته شده است، با واقعیت حاکم بر حقوق کیفری سازگار نیست. چنان‌که در متن این

نوشتار ملاحظه شد، در موارد گوناگون و در نظام‌های حقوقی مختلف، استثنائاتی بر این اصل وارد شده است. به تعبیر دقیق‌تر، اگر انواع سه‌گانه جهل حکمی را در نظر بگیریم، تنها یک نوع است که اصولاً تأثیری بر مسئولیت کیفری ندارد. انواع سه‌گانه جهل حکمی عبارت‌اند از:

نخست، جهل حکمی مستقیم: جهل حکمی مستقیم هنگامی اتفاق می‌افتد که یک قانون، به طور صریح و بدون ارجاع به قانونی دیگر، رفتار فرد را جرم‌انگاری کرده، اما فرد نسبت به این حکم جاهل بوده و مرتکب آن رفتار مجرمانه شده است.

دوم، جهل حکمی غیرمستقیم غیر کیفری: هنگامی اتفاق می‌افتد که در یک قانون کیفری به طور صریح یا ضمنی، به قانون دیگری که غیر کیفری است ارجاع شده و فرد در حالی مرتکب آن رفتار می‌شود که به آن قانون غیر کیفری جاهل است. مثلاً شخص می‌داند که ترک انفاق جرم است، اما گمان می‌کند که نفقه منحصر به خوراک و پوشاک است و با این گمان نادرست، فقط هزینه خوراک و پوشاک زوجه‌اش را تأمین می‌کند؛ در حالی که طبق ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی، مواردی از قبیل هزینه‌های بهداشتی و درمانی نیز جزء نفقه هستند.^۱

سوم، جهل حکمی غیرمستقیم کیفری: هنگامی است که در یک قانون کیفری، به طور صریح یا ضمنی به قانون کیفری دیگری ارجاع شده و فرد در حالی مرتکب آن رفتار می‌شود که به قانون اخیر جاهل است. مثلاً به وصف مجرمانه جرم تخریب آگاه است، اما تصور می‌کند که اقدام تخریبی وی مشمول علت موجهه اضطرار است؛ اما نمی‌داند که از شرایط تحقق اضطرار، رعایت شرط تناسب است.^۲ در نتیجه عمل وی که این شرط در آن رعایت نشده، مشمول این علت موجهه نیست.

از این انواع سه‌گانه جهل حکمی، فقط نوع اول است که اصولاً هیچ تأثیری بر مسئولیت کیفری و مجازات ندارد. نوع دوم (جهل حکمی غیرمستقیم غیر کیفری) همواره باعث رفع مسئولیت کیفری است و نوع سوم نیز اگرچه رافع مسئولیت کیفری نیست، اما به شرح مذکور در متن، می‌تواند از کیفیات مخففه محسوب شود.

بنابراین اطلاق اصل مسموع نبودن عذر جهل به قانون، از جهات متعدد مقید شده و روند حاکم بر حقوق کیفری نیز که به سوی افزایش جرایم فنی و فارغ از بار اخلاقی و ارزشی است، این وضعیت را تشدید می‌کند. در گذشته، اخلاق همانند شاخصی عمل می‌کرد که شهروندان

۱. مطابق این ماده «نفقه عبارت است از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه (لباس‌ها)، غذا، اثاث منزل و هزینه‌های درمانی و بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض».

۲. ماده ۱۵۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲.

با استفاده از آن می‌توانستند مجرمانه بودن برخی رفتارها را حدس بزنند و بر همین اساس هم زمینه برای مفروض انگاشتن علم آن‌ها به ممنوعیت‌های حقوق کیفری فراهم بود؛ اما امروزه این شاخص درست عمل نمی‌کند. بسیاری از رفتارهای مجرمانه هستند که هیچ‌گونه بار اخلاقی ندارند و به تبع آن، مفروض دانستن علم شهروندان به مجرمانه بودن آن‌ها نیز قابل توجیه نیست. قانون مجازات اسلامی، نظام یکپارچه و منسجمی برای انواع مختلف جهل حکمی پیش‌بینی نکرده است. تنها حکم کلی این قانون در مورد جهل حکمی، ماده ۱۵۵ است که برای پوشش تمامی گونه‌های جهل حکمی، ناکارآمد است. لازم است که قانون‌گذار ضمن پیش‌بینی احکام مناسب برای گونه‌های مختلف جهل حکمی، ضمن در نظر گرفتن الزامات تحمیل مسئولیت کیفری، تناسب لازم را میان سرزنش‌پذیری فرد به دلیل جهلی که داشته و میزان مسئولیت کیفری تحمیلی بر وی ایجاد کند.

Archive of SID

منابع

الف) فارسی

- آقای نیایا، حسین (۱۳۷۹)، «تأثیر جهل یا اشتباه بر مسئولیت کیفری در حقوق آمریکا»، فصل‌نامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۵۰، صص. ۳-۴۰.
- آقای نیایا، حسین؛ زهروی، رضا (۱۳۸۸)، «مطالعه تطبیقی جهل بسیط متهم و آثار آن در فقه امامیه»، حقوق کیفری ایران و آمریکا، فصل‌نامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره سی و نهم، شماره ۴، صص. ۱۹-۱.
- اردبیلی، محمدعلی (۱۳۹۲)، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، چاپ بیست و هشتم، تهران: انتشارات میزان.
- بولک، برنار (۱۳۸۲)، کیفرشناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ سوم، تهران: انتشارات مجد.
- حاجی ده‌آبادی، احمد (۱۳۸۴)، «قاعده درأ در فقه امامیه و حقوق ایران»، مجله فقه و حقوق، شماره ۶، صص. ۳۳-۶۲.
- حسینی، سیدمحمد (۱۳۸۳)، سیاست جنایی در اسلام و جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات سمت.
- ساریخانی، عادل و داوود کرمی گل‌باغی (۱۳۸۹)، «تأثیر جهل حکمی بر مسئولیت کیفری از منظر فقه امامیه»، مجله مطالعات حقوقی، دوره دوم، شماره ۲، صص. ۵۷-۸۲.
- سجادی‌نژاد، سید احمد (۱۳۸۸)، «جهل به حکم و رافعییت آن نسبت به مسئولیت کیفری در فقه امامیه»، آموزه‌های فقه مدنی، شماره ۳، صص. ۹۷-۱۱۸.
- شیرینی، عباس (۱۳۸۸)، جلوه‌هایی از عدالت ترمیمی در حقوق اسلامی، در: اندیشه‌هایی در حقوق اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- صفاری، علی (۱۳۸۴)، کیفرشناسی و توجیه کیفر، در: علوم جنایی (گزیده مقالات آموزشی برای ارتقاء دانش دست‌اندرکاران مبارزه با مواد مخدر در ایران)، جلد دوم، تهران: انتشارات سلسبیل.
- گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۱)، بایسته‌های حقوق جزای عمومی، چاپ ششم، تهران: میزان.
- محمودی جانکی، فیروز (۱۳۸۳)، مبانی، اصول و شیوه‌های جرم‌انگاری، رساله دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.



ب) انگلیسی

- Dubber, Markus, & Hornle, Tatjana (2014). *Criminal law: A Comparative Approach*, Oxford: Oxford University Press.
- Fletcher, George (1978). *Rethinking Criminal Law*, Boston: Little-Brown & Co.
- Husak, Douglas (2010). "Mistake of Law and Culpability", *Criminal Law and Philosophy*, Volume 4, Issue 2, pp 135-159.
- Leonard, Gerald (2000). "Rape, Murder, and Formalism: What Happens if We Define Mistake of Law?", Boston University School of Law Working Paper No. 00-09.
- Lippman, Matthew (2013). *Contemporary Criminal Law*, Chicago: SAGE Publications.
- Simons, Kenneth (2008). "Mistake of Fact or Mistake of Criminal Law? Exploring and Defining the Distinction", Boston University School of Law Working Paper No. 08-32.
- Simons, Kenneth (1990). "Mistake and Impossibility, Law and Fact and Culpability: A Speculative Essay", *Journal of Criminal Law and Criminology*, Volume 81, Issue 3, pp 447-517.
- Simons, Kenneth (2012). "Ignorance and Mistake of Criminal Law, Noncriminal Law, and Fact", *Ohio State Journal of Criminal Law*, Volume 9, No. 2. Pp 487-543.
- Van Verseveld, Annemieke (2012). *Mistake of Law*, Excusing Perpetrators of International Crimes, Netherlands: T.M.C. ASSER PRESS.
- Yaffe, Gideon (2009). "Excusing Mistakes of Law", *Philosophers Imprint*, Volume 9, No. 2, pp 1-22.

Archive

Archive of SID